بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 21 آبان 1393

بحث در مورد حاجب بودن حمل بود. عرض کردم عمده بررسی روایت علاء بن فضیل است. در مورد روایت علاء بن فضیل بحث سندی بود و در سندش هم بحث اصلی در مورد وثاقت و عدم وثاقت محمد بن سنان هست. ما در جلسه قبل به سرعت بحث وثاقت محمد بن سنان را عرض کردیم و یک مقداری بعضی تکه هایش را بیشتر توضیح می دهم. در مورد وثاقت محمد بن سنان دو سه تا دلیل می شود ذکر کرد یکی صحیحه ابی طالب عبدالله بن صلت هست که در آن واقع شده است.

**قال دخلت علی ابی جعفر الثانی علیه السلام فی آخر عمره فسمعته یقول جزا الله صفوان بن یحیی و محمد بن سنان و زکریا بن آدم انی خیرا فقد وافوا لی**

ظاهر اینکه به من وفا کردند اینکه وظایف دینی که بر عهده شان بود انجام دادند. اما اگر کسی کاذب باشد و به وظایف دینی اش عمل نکند، این وفای به امام نیست. ظاهر این مطلب، این مطلب هست. صحیحه محمد بن سنان ابن بزی هم همین مطلب استفاده می شود ولی با آن شاید قوت روایت عبدالله بن صلت نباشد البته اینکه صحیحه محمد بن اسماعیل بن بزی تعبیر می کند در سندش احمد بن هلال هست. احمد بن هلال بنا بر تحقیق ثقه است ولو فاسد المذهب باشد ولی وثاقت در او هست.

**قال أبو جعفر عليه السلام لمحمّد بن سهل البحراني: «تولّ صفوان بن يحيى و محمّد بن سنان، فقد رضيت عنهما».**

البته در همین روایت صدرش هست که امام صفوان بن یحیی و محمد بن سنان را لعن کرده است و امثال اینها. خب گاهی اوقات بعضی اصحاب به دلیل ارتباط خاصی که با امام پیدا می کردند، امام برای اینکه اینها مشکلی برایشان ایجاد نشود لعن می کردند و آن لعنی که در مورد صفوان بن یحیی هست به هر معنایی حمل شود لعنش نسبت به محمد بن سنان هم به همین معنا باید حمل شود. در مورد زراره روایتی هست مفصل در موردش توضیح داده شده است که این لعن ها به چه جهت است. یک روایت مفصلی در زراره مراجعه کنید نامه ای به دست پسرش اما پیغامی می دهد به زراره که من این لعن ها برای حفظ جان شما هست و اینها. خب این فقد رضیت عنها اینکه می گویند، فقد رضیت عنهما ممکن است بگویید که یک مشکل خاصی بوده است و آن مشکل برطرف شده است و امام رضایت از آن جهت خاصه مراد هست ولی شاید مرادش این باشد که رضایت از جمیع جهات رضایت هست من جمله بحث وثاقت راوی. خب این یک نکته

نکته دوم اینکه از صفوان به دو طریق نقل شده است که

**ان هذا ابن سنان لقد هم ان يطير غير مرّة فقصصناه حتّى ثبت معنا**

می گوید این ابن سنان هی می خواست پرواز کند و به مرحله غلو اینها رود ما بالش را چیدیم تا اینکه با ما باقی ماند. که از آن استفاده میشود که مشکلی که صفوان در محمد بن سنان می بیند مشکل تمایلات غالیانه است. نه خود غلو. تمایلات غالیانه که با چیزهایی را که امثال صفوان بن یحیی انجام می دهد این تمایلا غالیانه به غلو منتهی نمی شود و باعث اینکه طرف به غالی ها بپیوندد نیست. اگر قرار باشد که محمد بن سنان چیز های دیگری هم داشته باشد باید ذکر شود که این مقام، مقام حصر هست مقام بیان نکات ضعف محمد بن سنان هست در این مقام اگر شخصی کذاب باشد یا دروغ گو باشد ذکر می کنند. و خب همین پیدا است که نقطه ضعف او منحصر به این نکته است.

سوال: از کجا... همین کلمه صفوان بوده؟

پاسخ: این در رجال کشی است. البته این عبارت مال نجاشی است. **ان هذا ابن سنان لقد هم ان يطير غير مرّة فقصصناه حتّى ثبت معنا** این در کشی البته به یک تعبیر دیگر هست. به این تعبیر

**إِنَّ مُحَمَّدَ بْنَ سِنَانٍ كَانَ مِنَ الطَّيَّارَةِ فَقَصَصْنَاهُ.**

این هست حالا آن تعبیر اولش یادم نیست.

شاگرد: این هست هذا ابن سنان لقد هم...

استاد: دارد پس هر دو تعبیرش در کشی هست. تعبیر اول در رجال نجاشی هم هست. در ذیلش نجاشی می گوید که هذا یدل علی اضطراب کان ثم زال. یک مشکل یهم بوده است مشکل برطرف شده است که از این ذیل عبارت شاید استفاده شود که نجاشی نمی خواهد او را تکذیب کند و آن تکذیباتی که در عبارت نجاشی است نقل قول است. یعنی خود نجاشی آن تکذیبات را قبول ندارد. ولی در بعضی جاهای دیگر چون نجاشی تضعیف کرده است خودش یک مقداری در مورد اینکه نظر نجاشی چیست ابهام ایجاد می شود. این هم دو نکته. نکته سوم مرحوم کشی بعد از اینکه عبارت مادحه و عبارت ذامه در حق محمد بن سنان را می آورد یک عبارتی آورده است و این عبارت در مقام دفاع از محمد بن سنان هست که هم نشان می دهد که خود محمد بن سنان را کشی ثقه می داند و هم خود آن عبارت دال بر مطلبی است. می گوید

**قال أبو عمرو: و قد روى عنه الفضل و أبوه، و يونس، و محمد بن عيسى العبيدي و محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، و الحسن، و الحسين ابنا سعيد الأهوازيان ابنا دندان، و أيوب بن نوح و غيرهم من العدول و الثقات من أهل العلم**

این در واقع چون از فضل بن شاذان قبلا نقل کرده است که من الکذابین المعروفین مشهورین یکی از آنها محمد بن سنان هست، این می خواهد دفاع کند می گوید که معنا ندارد که این همه اشخاص و بزرگان بروند از یک کذاب نقل کنند. این ظاهرا در مقام این هست که این شخص، شخص ثقه ای نیست. این رلیل را ممکن است کسی مناقشه کند که این در مقام رد کذاب مشهور بودنش است. نه در مقام اثبات وثاقت. چون قبلا نقل می کند که فضل بن شاذان آن را جزو کذابین مشهور می داند. نمی شود کذاب مشهور باشد ولی اینکه بالاخره ثقه هست یا نیست آن را نمی شود از آن اثبات کرد. ولی با یک ظنی یک مقدمه ای و آن این است که محمد بن سنان به هر حال راوی معروف و شناخته شده ای است و این جور نیست که مجهول الحال بتواند باشد. این شخص یا باید ثقه مشهور باشد یا کذاب مشهور باشد. اگر کذاب مشهور نباشد این وثاقتش باید اثبات شود. این را هم ضمیمه کنیم شاید از آن اثبات وثاقت شود. خب مطلب چهارم یک مطلبی هست که عمده مطلب هم همین مطلب هست که اکثار روایت اجلاء را ما دلیل بر وثاقت می دانیم حالا کشی هم می خواهم همین را مدعی شود یا مدعی نشود خب ما مبنایمان این است که اکثار روایت اجلاء دلیل بر وثاقت هست و اگر کشی هم همین مطلب را بفرماید به خصوص عرض کردم احمد بن محمد بن عیسی از این محمد بن سنان خیلی روایت دارد. احمد بن محمد بن عیسی عبارتی را هم در موردش عرض کردم در کمال الدین هست عین عبارت را بخوانم، عبارت کمال الدین این است

**كان أبي رضي الله عنه يروي عن جده محمد بن أحمد بن علي بن الصلت قدس الله روحه و يصف علمه و فضله و زهده و عبادته، و كان أحمد بن محمد بن عيسى في فضله و جلالته يروي عن أبي طالب عبد الله بن الصلت القمي- رضي الله عنه- و بقي حتى لقيه محمد بن الحسن الصفار و روى عنه فلما**

آن بنده خدایی که از آن خاندان آل صلت هست و تعریف بیتش را می کند در مورد عبدالله بن صلت قمی می گوید که احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن حسن صفار از او روایت می کند. تعریفی که از او می کند فقط همین که احمد بن محمد بن عیسی از او روایت می کند و محمد بن حسن صفار از او روایت می کند.

**فلمّا أظفرني اللّٰه تعالى ذكره بهذا الشيخ الذي هو من اهل هذا البيت الرفيع.**

می گوید این بیت رفیعی که در مورد رفعت این بیت می خواهد چیز کند می گوید این احمد بن محمد بن عیسی در نحوه روایت احمد بن محمد بن عیسی هم لحن خیلی چیزتر هست تا محمد بن حسن صفار. می گوید فی فضله و جلالته. آن که انقدر فاضل و جلیل بوده است او آمده است از او روایت کرده است نشان دهنده این است که نسبت به روایت احمد بن محمد بن عیسی خیلی اهمیت داشته است. این عبدالله بن صلت را من روایت های احمد بن محمد بن عیسی از او را با روایت های احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن سنان مقایسه کردم. ... صدوق دستم نبود که آن را مقایسه کنم. در برنامه درایه النور مقایسه کردم. در درایه النور وقتی کل کتب اربعه را چک کردم عبدالله بن صلت 48 تا بود احمد بن محمد بن عیسی روایتش بود. محمد بن سنان 651 عدد. خب طبیعتا تکراریات دارد ولی خب هر دو تکراری می تواند داشته باشد. یک چیزی حدود 15 برابر می شود تقریبا. حدود 13 یا 14 یرابر می شود. خصوص وسائل را رفتم آن کل روایت های محمد بن سنان 300 تا بود روایت های عبدالله بن صلت 19 تا بود. که آمارش هم بیشتر می شود. در کتب صدوق را آدم برود شاید آمارش کمی بالاتر رود چون روایت هایی که معمولا محمد بن سنان دارد نوعا روایت های غیرفقهی هست و علی القاعده باید آمارش در کتب صدوق یک مقداری از این هم بیشتر باشد. ببینید کسی مثل عبدالله بن صلت را در مقام تعریف می گویند ببینید احمد بن محمد بن عیسی چقدر از او روایت می کند. در حالی که کسی که حداقل ده برابر پانزده برابر از عبدالله بن صلت نقل می کند خب روشن گر این هست که خیلی شخص برجسته ای است. به ترتیب تعداد تکرار روایات نهمین نفر بود. نهمین نفری که احمد بن محمد بن عیسی از او نقل می کند همین محمد بن سنان است. اولین نفر حسن بن محبوب بود و نهمین نفر محمد بن عیسی بود. حسن بن محبوب و اینها خب خیلی روایت هایش زیاد است. ولی این 300 روایت در خصوص وسائل از او بود که حجم خیلی عظیمی از روایات هست. بنابراین مجموعا در وثاقت محمد بن سنان نمی شود تردید کرد. عرض کردم تضعیفاتش به بحث غلو بر می گردد که در مورد، هم تصریحات ائمه رجال هست و هم در یک جایی از خود محمد بن سنان می گوید که یک جایی اشاره کرد که کسی حلال و حرام می خواهد مراجعه کند به صفوان بن یحیی، و من اراد المعضلات فالی الی. در روایت های خب که فهمش برای افراد مشکل بوده است دنبال آنها بوده است همین ها بوده است که صفوان بن یحیی می گوید که **لقد هم ان يطير غير مرّة**، کسانی که وارد این مقوله ها می شوند خب زمینه غالی شدن هم در موردشان هست. خب این سند.

اما در مورد متن روایت. متن روایت یک نکته ای عرض کنم قبل از ادامه بحث سابق. در وافی عبارت روایت را یک مقداری مختلف نقل کرده است. وَ لَا شَيْ‌ءٌ أَكَنَّهُ الْبَطْنُ، را اینجوری نقل کرده است که و لا شي‌ء لكنة البطن. بعد در بیانش هم تصریح به این معنا کرده است. در بیان می گوید که اذن به، آن آذن بالصراخ،

**" آذن به" كسمع علم به و أذن به أعلم، و" كنة البطن" المستور فيه.**

کنه البطن یعنی جنین.

**و لا شیء للجنین و ان تحرک الا ما اختلف علیه اللیل و النهار**

در این معنا اصلا مربوط به حجب نیست. می خواهد بگوید که جنین ارث نمی برد الا ما اختلف علیه اللیل و النهار که حالا در مورد آن صحبت می کنیم. آن اصلا از بحث ما خارج می شود. اصل آن که ان الطفل و الولید لا یحجب و لا یرث، اگر این لا شیء کنه البطن باشد دیگر از بحث خارج می شود. ولی در تمام نقلیات دیگر هم نقلیات حدیثی و فقهی و امثال اینها، و لا شیء اکنه البطن هست و این نقل منفرد صاحب وافی مرحوم فیض کاشانی قابل اعتماد نیست در مقابل نقلیات دیگر. پس بنابراین روایت به بحث ما مربوط است. خب این مطلب.

عرض کردم که مرحوم محقق اردبیلی فرموده بودند که این روایت مشوش است. در مورد تشویش این روایت اینکه کجای روایت تشویش هست یکی اینکه کلمه طفل و ولید بود. این طفل و لید چیست آن می تواند اشاره ایشان باشد. که عرض کردم بعضی ها گفته اند که طفل، طفیل است و آن بحث ها را مطرح کرده اند. علاوه بر بحث هایی که گذشت این را هم ضمیمه کنم که اگر طفل، طفیل هم باشد به نظر می رسد که طفیل تصویر طفل است. آن معنا آنجا تناسب ندارد. مراد این است که بچه کوچک. بچه ای که تازه به دنیا آمده است. آن اشاره به این است که بچه ای که به دنیا آمده است تا وقتی که بدو تولد، ولید در واقع عطف تفسیر به آن است. چون طفیل یک مقداری معنایش ابهام آمیز بوده است ولید را ذکر کرده است برای عطف به تفسیر که بچه ای که تازه به دنیا آمده است در صورتی حاجب و وارث می شود که آذن بالصراخ. بنابراین از این جهت ابهامی به نظر نمی رسد تشویشی در روایت نیست. این یک نکته. نکته دوم آذن بالصراخ بود که مرحوم صاحب قاموس الرجال مرحوم تستری ذکر کرده بود که ایذان بالصراخ خصوصیت ندارد. در حالی که این روایت خصوصیت برایش ذکر کرده است. این هم خب عرض کردیم که فقها گفته اند که ایذان بالصراخ از باب مثال هست. ما در جلسه قبل گفتیم که این از باب تقیه این تعبیر را به این شکل کرده است. بعد به ذهنم رسید که شاید بتوانیم یک تعبیر دقیقتری اخذ کنیم. آن این است که یک سری روایاتی از پیغمبر نقل شده است که اذا استحل الولد، خلاصه یرث یا امثال اینها. استحل الولد یرث، این روایت تعبیری که کرده است می خواهد تفسیری کند آن روایات را. می خواهد بگوید که استحلال که همان صراخ هم به معنای استحلال می تواند باشد. می خواهد بگوید که استحلالی که در روایت وارد شده است مقدمه برای ایذان بالحیات است. یعنی آذن بالصراخ می خواهد بگوید که صراخی هم که ذکر شده است، صراخ خودش خصوصیت ندارد. صراخ از باب اینکه زمینه هست به طور متعارف برای اینکه حیات بچه معلوم باشد، آذن بالصراخ. الا ما آذن بالصراخ اضافه کردنش از باب در واقع رد روایات عامه و تفسیر روایتی که از پیغمبر در این زمینه وارد شده است می تواند باشد. و فکر می کنم این معنا روشن تر باشد از آن معنایی که دیروز عرض می کردیم که خواسته است ابهام آمیز عرض کند و می خواسته است تقیه باشد. خب این هم دو تعبیر.

عمده اش آن تعبیر سوم، الا ما اختلف علیه اللیل و النهار است. صاحب قاموس الرجال در النجعه ایشان فرموده اند که این خلاف، روایت اشکال دارد چون از این روایت استفاده می شود که شرط ارث بری، این هست که یک مدتی از عمر بچه گذشته باشد که شب و روز بر او گذشته باشد که الا ما اختلف علیه اللیل و النهار صادق باشد. در حالی که مسلما بچه به محض اینکه به دنیا آید وارث است. خب این صاحب روضه المتقین مرحوم مجلسی اول، الا ما اختلف علیه اللیل و النهار را معنا می کن. می گوید

**«إلا ما اختلف عليه الليل و النهار» أي يكون قابلا له و هو ولد فكان ما في البطن لا يختلف عليه و لهذا لا يحسب من عمره و سنه.**

روضه المتقین جلد 11 صفحه 267. ایشان می گوید که ما اختلف علیه اللیل و النهار، نه اختلاف لیل و نهار بالفعل مراد است. صلاحیت بر اینکه شب و روز بر او بگذرد و این مراد هست. خب یک سوال این هست که چرا اینجوری تعبیر کرده است. خب صریحا می گفت که اینکه به دنیا بیاید. ایشان در کلام مرحوم مجلسی هم به مطلب اشاره دارد. می خواهد به تعلیل مطلب بگوید. می گوید ببینید زمانی باید باشد که جزو عمرش حساب شود. می خواهد در واقع اشاره به این هست که فرزند تا وقتی که به دنیای نیامده است اخوه صدق بر او نمی کند. یعنی همان نکته ای که در کلمات فقها به آن استدلال می کنند. می گویند اخوه از وقتی که به دنیا می آید اخوه هست. این تعبیر هم در واقع اشاره به بیان این هست که چرا ارث نمی برد. علت ارث نبردنش این هست که هنوز عمر شروع نشده است. اخوه در جایی هست که عمر طرف شروع شده باشد و سرد و گرم روزگار را بتواند بچشد. سرد و گرم روزگار را بتواند بچشد اشاره به نکته بحث هست. الا ما اختلف علیه اللیل و النهار اشاره به این هست که جنین چون هنوز وارد این زندگی نشده است. هنوز عمرش شروع نشده است به خاطر همین ارث نمی برد. بنابراین، این هم اتفاقا نکته ظریفی است که ذکر شده است و عبارت قشنگی هم هست. صاحب روضه المتقین هم تعبیری می کند، فکان ما فی البطن لا یختلف علیه، یعنی لیل و نهار بر او نگذشته است و لهذا یا یحسب من عمره و سنه. این ادامه اشاره به این هست که باید به زمانی برسد که عمرش شروع شده باشد. چون هنوز شب و روز بر او نمی گذرد عمرش هم شروع نشده است. بنابراین، این نه تنها تشویش روایت نیست اتفاقا ظرافت روایت هم با همین تعبیری هست که در روایت وارد شده است. خب این تشویش هایی که در مورد های روایت مطرح شده است.

مرحوم مجلسی علیه الرحمه اینجا تعبیری می کنند و می گویند که این روایت ظاهرش بر خلاف مذهب مشهور است. در شیخ حسین آل عصفور در کتاب الانوار اللوامع جلد 14 صفحه 483 این عبارت را نقل می کنند می گویند و هی صریحه فی مذهب المشهور. مرحوم مجلسی می فرمایند که این ظاهرش اصلا خلاف مذهب مشهور هست. من عبارت ایشان را هم بخوانم. ایشان می فرمایند

**و لا يخفى أن ظاهر الخبر أنه في حال كونه حملا لا يحجب، و إن حجب بعد ولادته حيا و إيذانه بالصراخ كما في الإرث و ظاهر الأصحاب أنه إذا كان حملا عند موت المورث لا يحجب أصلا**

ایشان می فرماید که این روایت بین حاجبیت و وارثیت یک نوع تلازمی قائل شده است. و این تعبیر روایت این هست که می گوید که لا یحجب و لا یرث الا اذا آذن بالصراخ. یعنی بعد از اینکه ایذان بالصراخ کرد هم حاجب و هم وارث هست. ایشان اینجوری بیان کرده است.

سوال: صراخ یا اختلاف لیل و نهار؟

پاسخ: آن اختلاف لیل و نهار هم همین مطلب در موردش؛ معذرت می خواهم آن در واقع اختلاف لیل و نهار را مطرح می کند. چون آن تکه ای که مربوط به حمل است آن تکه ذیلش است. البته ایشان تعبیر می کند بعد ولاته حیا و ایذانه بالصراخ تعبیر کرده است. شاید به صدر وارد شده است. یا به ذیل وارد می شد عبارت بهتر بود که بعد از اینکه متولد شد این معنایش این است که حاجبیت و وارثیت در حال حمل نیست و بعد از به دنیا آمدن حاجبیت و به اصطلاح وارثیت هست. آقای روحانی، آقا سید صادق درکتاب فقه الصادق در مقام پاسخ به این کلام بر آمده اند و فرموده اند که این روایت تعبیرش این هست، یعنی آن چیزی که از آن استفاده می شود این است که حمل، ما باب کونه حملا ارث نمی برد. و حاجب هم نیست. و تا وقتی که متولد نشده است ارث نمی برد. اما اینکه حمل یک سهمی از آن کنار می گذارند بعد ببینند که متولد شده است یا نشده است آن دلیل دیگر است. این روایت ناظر به آن جهتی که، این روایت نمی خواهد اثبات کند که حمل اگر بعدا به دنیا بیاید، نه حاجبیت را ناظر است و نه وارثیت را ناظر است. و آن وارثیتی که در مورد حمل استفاده می شود آن به دلیل خارج استفاده می شود خب اینجا ممکن است یک ان قلتی مطرح شود و آن ان قلت این هست که این روایت می گوید که حمل مادام کونه حملا ارث نمی برد. حاجب هم نیست. خب شما می گویید که دلیل خارج آمده است این را در واقع تقیید کرده است. می گویید حمل ارث نمی برد ولی اگر بعدا زنده به دنیا بیاید ارث می برد. غالب حمل ها بعدا به دنیا می آیند. به دلیل خارج باید شما این روایت را تخصیص زده باشید تخصیص اکثر. اکثر موارد را از تحت این روایت باید خارج کرده باشید. این خودش کاشف از این است که این جوری که شما نقل کرده اید نباید معنا کنید.

سوال: اصلا خلاف ظاهر هم هست این معنا کردن

پاسخ: حالا بعد صحبت می کنیم که آیا خلاف ظاهر است یا نیست.

اگر هم ذاتا این روایت ظهور نداشته باشد در معنایی که مرحوم مجلسی فرموده اند به قرینه اینکه از خارج ما می دانیم ارث ولد، جنین در جایی که بعدا زنده به دنیا بیاید این روایت را باید به معنایی حمل کنیم که مرحوم مجلسی گفته است. نسبت به ارث وقتی اینجوری معنا کردیم نسبت به حاجبی هم یک معنای واحد پیدا می شود که محصل معنایش این می شود که مادام کونه حمل بما هو حمل، ارث نمیبرد. حاجب هم نیست. ولی اگر بعدا زنده به دنیا آمد، حمل ارث می برد. خب حالا به نحو شرط متـأخر کأنه او ارث می برد. این را ملاحظه بفرمایید وقت اذان شد و آیا این مطلب همین جور هست یا نیست را بعدا در موردش صحبت می کنیم. من فقط اینجا یک عبارت کوتاه عرض کنم. مرحوم شیخ حسین آل عصفور، ادامه عبارتی که دارد در انوار اللوامع یک مطلبی دارد من نفهمیدم این را چه جوری ایشان دارد. ایشان عبارت را که آورده است می گوید

**و هي صريحة في مذهب المشهور و لا معارض لها و هي مشعرة بالتلازم كالأخبار المتقدّمة بين الإرث و الحجب فيستنبط منه حكم القتل**

چون یک بحثی هست در مورد اینکه آیا قاتل حاجب می تواند باشد یا نمی تواند باشد آنجا گریز زده است که ما در آنجا گفتیم که از روایت استفاده می شود که بین حجب و قتل و حجب و ارث ملازمه است همچنان که قاتل با آن شرایطی که در مورد قاتل هست وارث نیست پس حاجب هم نیست. پس از آنجا گریز زدیم به آن مسئله. ایشان می گوید مشعر به تلازم است. اگر این مشعر به تلازم هست پس بنابراین همچنان که ارث برای جنین ثابت هست حجب هم برای جنین باید شما ثابت کنید دیگر. ولو به نحو شرط متأخر مشروطا به حیاته انفصاله حیا. گویا ایشان مذهب مشهور را اینجور فهمیده است که مادام کونه حملا حاجب نیست. ولی اگر بعدا زنده به دنیا آمد همچنان که وارث است حاجب هم هست. گویا از مذهب مشهور ایشان اینجوری برداشت کرده است. که عرض کردم خلاف ظاهر مذهب مشهور است و مرحوم شیخ حسن کاشف القطاع در کتاب الانوار الفقاهه تصریح هم به این مطلب می کند. ایشان باید اینجوری مذهب مشهور را فهمیده باشد و الا اگر مذهب مشهور را اینجور نفهمیده باشد یک صدر و ذیل عبارت شیخ حسین آل عصفور با هم دیگر تطبیق نمی کند. ظاهرا مشهور هم این را نمی خواهند بگویند. اینکه ایشان می گوید صریحه فی مذهب المشهور، به آن فهمی که ایشان کرده است صریح است همین جور است. مادام کونه حملا ارث نمی برد بله صحیح است. هیچ تردیدی در آن نیست. اما اینکه بعد از اینکه انفصال او حیا ارث می برد یا نمی برد، حجب دارد یا نمی برد خب ایشان جزو مذهب مشهور کأنه این را قرار نداده است بنابراین، این فهمی که ایشان از مذهب مشهور دارد نسبت به او صریح است. ولی ظاهرا مذهب مشهور همین جور است که مرحوم مجلسی اشاره می کند و مرحوم کاشف القطاع هم به آن اشاره می کند.

سوال: ظاهرٌ باز هم اشکال مطرح می شد؟

پاسخ: اگر ظاهرٌ می گفت نه. اگر ظاهر می گفت آن ذیلش را هم نمی آورد.

سوال: ... خب این ظهور دارد در مذهب مشهور ولی یک اشعاری هم دارد خلاف این چیزی که مشهور

پاسخ: اشعار در جایی هست که بشود ولو به نحو تأیید مطلبش را استفاده کرد. آن که هست اشعار جایی که معنای خلاف ظاهر باشد آن اشعار نمی شود.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد